



در ستایش عشق

گفت و گوی نیکولا تخیونگ با آلن بدیو

ترجمه نیلوفر آقا ابراهیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ستایش عشق

گفت و گوی نیکولا تخیونگ با الن بدیو

الن بدیو

ترجمه:

نیلوفر آقا ابراهیمی



کتابخانه و اسناد
ملی و اسناد

سرشناسه	بدیو، آلن، ۱۹۳۷ - م. Badiou, Alain
عنوان و نام پدیدآور	در ستایش عشق : گفت و گوی نیکولا تخیونگ با آلن بدیو/ آلن بدیو ۱ ترجمه نیلوفر ابراهیمی.
مشخصات نشر	تهران: تمدن علمی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۷۲ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲۷-۵۵-۰
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان " In praise of love " به فارسی ترجمه شده است.
موضوع	بدیو، آلن، ۱۹۳۷ - م. -- مصاحبه‌ها
موضوع	Badiou, Alain-- Interviews
موضوع	عشق Love
شناسه افزوده	ابراهیمی، نیلوفر، - مترجم
شناسه افزوده	تروئون، نیکولا، ۱۹۶۷ - م.
شناسه افزوده	Truong, Nicolas
رده بندی کنگره	BD ۲۳۶/ب۲۵۶ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	۱۲۸/۴۶
شماره کتابشناسی ملی	۵۰۸۶۸۳۹



در ستایش عشق

(گفت و گوی نیکولا تخیونگ با آلن بدیو)

آلن بدیو

ترجمه: نیلوفر آقا ابراهیمی

صفحه آرای: مهدی شکری

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۷۷۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۲۷-۵۵-۰

«آسان که می‌دانیم، عشق مستلزم بازآفرینی است»

آرتور رمبو

فصلی در دوزخ، توهم‌ها ۱

فهرست مطالب

دیاچه	۵
۱. عشق در معرض تهدید	۷
۲. فلاسفه و عشق	۱۲
۳. بنای عشق	۲۲
۴. حقیقت عشق	۲۹
۵. عشق و سیاست	۳۹
۶. عشق و هنر	۵۴
کلام پایانی	۶۶

دییاجه

یک فیلسوف هرگز نباید در زندگی خود موقعیت‌های بی‌شماری را که در آن‌ها هیچ تفاوتی با هیچکس دیگر ندارد، فراموش کند. اگر فراموش کند، سنت تأثری، به‌ویژه کم‌دی، گستاخانه این واقعیت را به او یادآوری خواهد کرد. با این وجود، شخصیت صحنه‌ای حاضر و آماده‌ای وجود دارد (فیلسوف عاشق) که خرد خالی از احساس و بی‌اعتمادی پرورش یافته‌اش به عشق، آن لحظه که زنی با زیبایی خیره‌کننده باشتاب قدم به اتاق می‌گذارد و او را تا همیشه متحیر می‌سازد، یکسره به باد می‌روند.

مدت‌ها قبل این موضوع را فهمیده بودم و توصیه کرده بودم که فیلسوف (و این اسم خنثی به‌طور طبیعی مردان و زنان، هر دو را، در بر می‌گیرد) باید دانشمندی زبردست، شاعری غیرحرفه‌ای و فعالی سیاسی باشد، و نیز باید پذیرد که قلمرو اندیشه هرگز از دسترس یورش‌های وحشیانه‌ی عشق دور نمی‌ماند. فلسفه مستلزم آن است که فعالانش با هر جنسیتی، نقش‌های دانشمند، هنرمند، فعال و عاشق را بر عهده بگیرند. من این چهار نقش را چهار شرط فلسفه نامیده‌ام.

به همین سبب زمانی که نیکولا تخیونگ^۱ از من دعوت کرد در

^۱ Nicolas Truong

نویسنده، روزنامه‌نگار و از نویسندگان روزنامه‌ی فرانسوی زبان لوموند

سلسله گفت‌وگوهای «تأثر اندیشه‌ها»^۱ که او در جشنواره‌ی آوینون^۲ برگزار می‌کرد، گفت‌وگویی با او داشته باشم، بی‌درنگ پذیرفتم. چنان به نظر می‌رسید که گویی این گفت‌وگو نوشیدنی گوارایی با طعم تأثر، انبوه مردم، گفت‌وگو، عشق و فلسفه باشد. علاوه‌براین، این برنامه قرار بود ۱۴ جولای (۲۰۰۸) برگزار شود و اندیشه‌ی تجلیل از عشق - این انرژی جهانی، توطئه‌گر و جنسی که از مرزها و پایگاه‌های اجتماعی تخطی می‌کند - در زمانی که به‌طور معمول به ارتش، ملت و حکومت اختصاص یافته است، من را هیجان‌زده کرده بود.

اکنون اجازه دهید اندکی با خودستایی سخن بگویم: نیکولا پرسش‌ها را پرسید و من نقش ابهام‌آمیز فیلسوف عشق را اجرا کردم. اجرای ما در کنار یکدیگر به خوبی انجام شد و این یک موفقیت بود. هیچ تردیدی وجود ندارد که این گفت‌وگو با استقبال روبه‌رو شد.

متنی که پیش رو دارید شرح دقیق آنچه که آن روز گفته شد، است. متن حاضر آهنگ خودجوش، شفافیت و انرژی آن گفت‌وگو را حفظ کرده، اما کامل‌تر و دقیق‌تر است. بر این باورم که این گفت‌وگو، از ابتدا تا انتها، همان چیزی است که می‌گوید هست: ستایش عشق، ترنمی بر زبان فیلسوفی که همچون افلاطون، فکر می‌کند «هر آن کس که عشق را نقطه‌ی آغاز نداند، هرگز ماهیت فلسفه را نخواهد فهمید». اینگونه است که در این گفت‌وگو الن بدیو - عاشقی فیلسوف - با نیکولا تخیونگ - پرسشگری فرزانه، فیلسوف و البته عاشق، بحث و مجادله می‌کند.

^۱ Theatre of Ideas

^۲ The Avignon Festival

عشق در معرض تهدید

- در کتاب معنای سارکوزی^۱، کتابی که بعدتر مشهور شد، استدلال می‌کنی که «باید عشق را بازآفرینی و با این وجود، قاطعانه از آن حمایت کنیم زیرا عشق از همه‌ی جوانب با تهدید روبه‌رو است». عشق چگونه تهدید می‌شود؟ از نگاه تو، چگونه ازدواج‌های سنتی سال‌های گذشته در جامه‌ی نوی امروز، دیگر بار به شیوه‌ای دیگر بسته‌بندی شده‌اند؟ فکر می‌کنم تبلیغات اخیر برای پایگاه همسریابی به شدت ذهن تو را به خود مشغول کرده است...

- درست است، دیوارهای پاریس را با پوست‌های تبلیغاتی پایگاه اینترنتی همسریابی متیک^۲ که به نظرم واقعاً نگران‌کننده است، گچ گرفته‌اند. می‌توانم به تعدادی از شعارهای تبلیغات اغواکننده‌ی این پایگاه اشاره کنم. شعار نخست عنوان نمایشنامه‌ی ماریو^۳ را سرقت کرده است: بازی عشق و تصادف، «بدون اتفاق عشق را به دست

^۱ The Meaning of Sarkozy

سارکوزی رئیس‌جمهور پیشین فرانسه است (م)

^۲ Meetic

^۳ Marivaux

آورید!» و شعاری دیگر می گوید: «عاشق باش بی آن که عاشق شوی!»، هیچ شور و وجدی در این شعار نیست، درست است؟ آن گاه می گوید: «بدون رنج کشیدن عشقی تمام عیار را به دست آورید!» و همه ی این دستاوردها نتیجه ی فعالیت های پایگاه همسربابی متیک است... این پایگاه در کنار همه ی پیشنهاداتش، پیشنهاد «آماده سازی برای عشق» را نیز مطرح می سازد - که این فکر بسیار زیبا و هیجان انگیز است. به این ترتیب که آن ها مشاوره ی در اختیار شما قرار می دهند که شما را برای رویارویی با آزمون آماده خواهد کرد.

بر این باورم که این تبلیغ اغواکننده مفهومی با اولویت ایمنی را از «عشق» منعکس می سازد. این نوع عشق در برابر همه ی خطر ها کاملاً بیمه شده است: عشق را خواهید داشت، اما پیش از آن این رابطه ی همراه با آینده نگری را دقیقاً ارزیابی و شریک عشق خود را با دقت و با جستجوی برخط، با گرفتن عکس او، جزئیات سلیقه، تاریخ تولد، نشان طالع بینی او و ... انتخاب خواهید کرد و با نگاهی به مجموع همه ی این اطلاعات می توانید به خودتان بگویید: «این گزینه ای بی خطر است!» این تبلیغ اوج کار آن ها و آنچنان فریبنده است که کمپین تبلیغاتی باید آن را برگزیند. بدیهی است از آنجا که عشق لذتی است که تقریباً همه در جستجوی آنند و آن چیزی است که تقریباً به زندگی همه معنا و قوت می بخشد، من متقاعد شده ام که عشق نمی تواند هدیه ای باشد که بدون هیچ مخاطره ای تقدیم شود. رویکرد متیک تبلیغات پریاهوی ارتش آمریکا را زمانی که از تفکر بمب های «هوشمند» و جنگ های «بدون کشته» حمایت می کرد، به یاد من می آورد.

- بنابراین تو فکر می کنی میان جنگ های «بدون کشته» و عشق «بدون

خطر» پیوندی وجود دارد، درست همان‌طور که دو جامعه‌شناس، ریچارد سنت^۱ و زیگمونت باومن^۲، بر این باورند که میان جمله‌ی «هیچ تعهدی نسبت به تو ندارم» که نظام سرمایه‌داری مالی به کارگران روزمزد می‌گوید و جمله‌ی «هیچ تعهدی متوجه من نیست» که «عاشق» به «شریک» خود در عشق می‌گوید، شباهتی وجود دارد، زیرا آن‌ها در جهانی که در آن روابط به نام روابط سهل‌انگارانه‌ی دوستانه و مصرف‌گرایانه شکل می‌گیرند و از هم می‌پاشند، معلق‌اند؟

- این دو تا اندازه‌ای سناریویی واحدند. جنگ «بدون کشته»، عشق «بدون خطر»، هیچ چیز تصادفی نیست، رویارویی‌ها اتفاقی نیستند. از آنجا که این سناریو با همه‌ی منابع در دسترس یک کمپین تبلیغاتی گسترده، بازگشته است، من آن را تهدید امنیت می‌نامم و نخستین تهدید برای عشق می‌دانم. با وجود همه‌ی این شعارها، این ازدواج تفاوت چندانی با ازدواج سنتی ندارد. این ازدواج نه به نام نظام و سلسله مراتب خانوادگی و به واسطه‌ی والدین مستبد، بلکه به نام امنیت برای افراد حاضر و به واسطه‌ی توافق‌های از پیش مشخصی که به سبب نبود مطلق مخاطره‌ها، از تصادفی بودن، رویارویی‌های اتفاقی و در پایان، هرگونه لطف شاعرانه‌ی وجودی^۳، دوری می‌کنند، اتفاق می‌افتد.

دومین تهدیدی که عشق با آن روبه‌رو می‌شود انکار هرگونه اهمیت آن است. نقطه‌ی مقابل تهدید امنیت این اندیشه است که عشق تنها شکلی از لذت‌گرایی^۴ حاکم و گسترده‌ی وسیع لذت‌های ممکن

^۱ R. Sennett

^۲ Zygmunt Bauman

^۳ existential

^۴ hedonism

است. هدف اجتناب از هرگونه چالش بی‌درنگ و هرگونه تجربه‌ی عمیق و راستین دیگربودگی که عشق از آن شکل می‌گیرد، است. اگرچه باید این را نیز بیفزاییم که از آنجا که هرگز نمی‌توان عامل خطر را به‌طور کامل حذف کرد، تبلیغات متیک، همچون تبلیغات پرهیاهوی ارتش‌های امپراتوری، می‌گویند خطرها به دیگری تعلق خواهد داشت! اگر به خوبی برای عشق پرورش یافته باشید و از اصول و معیارهای امنیت مدرن پیروی کنید، آن‌گاه اگر دیگری مناسب شما نباشد، از میان برداشتنش برایتان دشوار نخواهد بود. اگر رنج می‌کشد، این مشکل اوست، درست است؟ او به عصر مدرن تعلق ندارد. درست همان‌طور که «بدون کشته» تنها برای ارتش غرب کاربرد دارد. بمب‌های آن‌ها مردمان بسیاری را که به سبب سطح پایین زندگی‌شان سرزنش می‌شوند، می‌کشد. اما این قربانیان افغان‌ها و فلسطینی‌ها هستند، آن‌ها نیز به عصر مدرن تعلق ندارند. عشق با اولویت امنیت، مانند هر آنچه که در کنترل کامل هنجار امنیت است، به غیاب خطرها برای آنانی که بیمه‌ی خوب، ارتش خوب، نیروی پلیس خوب، و باور روانشناختی خوب به لذت‌گرایی فردی دارند، و به وجود همه‌ی خطرها برای آنان که در طرف مقابل‌اند، اشاره دارد.

باید متوجه شده باشید که چگونه همواره به ما گفته‌اند هر اقدامی که انجام می‌شود، از چاله‌های پیاده‌روها تا گشت‌های پلیس در مترو، «برای آسایش و امنیت شما»ست. عشق، اساساً، با دو دشمن رویارو می‌شود: امنیتی که با بیمه تضمین می‌شود و قلمرو رضایتبخشی که لذت‌های قاعده‌مند مرزهای آن را محدود می‌کنند.

- بنابراین بین طرفداران آزادی‌های فردی^۱ و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه^۲ درباره‌ی عشق عهد و پیمانی وجود دارد؟

- در واقع، من فکر می‌کنم که این اندیشه که عشق مخاطره‌ای پوچ است، نقطه‌ی تلاقی آزادی‌خواهان و طرفداران آزادی‌های فردی است. و این که، از یک سو، شما می‌توانید ازدواجی کاملاً برنامه‌ریزی‌شده را که همه‌ی لذت‌های هماغوشی پس از ازدواج را به دنبال دارد، داشته باشید و، از سوی دیگر، با نگاه کردن از این منظر، من به‌راستی فکر می‌کنم که عشق، در جهان امروز، در چنگال این بند - در این دور باطل - گرفتار شده و در نتیجه در معرض تهدید است. من فکر می‌کنم وظیفه‌ی فلسفه و دیگر دانش‌هاست که برای دفاع از عشق گرد هم آیند. و این شاید یعنی، همانطور که رمبو گفته است، عشق مستلزم بازآفرینی نیز هست. تنها حفظ وضعیت موجود نمی‌تواند اقدامی دفاعی باشد. جهان پر از تحولات تازه است و عشق نیز باید نوآوری داشته باشد. خطر و مخاطره باید علیه امنیت و آسودگی بازآفرینی شوند.

^۱ libertarian

^۲ liberal

فلاسفه و عشق

- تو این جمله را که «عشق مستلزم بازآفرینی است» از رمبو وام گرفتی و زمانی که مفهوم عشق را از دیدگاه خودت بسط می‌دادی به آثار شعرا و نویسندگان بی‌شماری تکیه کردی. اما شاید ابتدا باید درباره‌ی دیگر فلاسفه پیرسیم. تو متأثر از این واقعیت که تعداد بسیار اندکی از فلاسفه علاقه‌ای جدی به عشق نشان داده‌اند، بوده‌ای و زمانی که آن‌ها علاقه‌ای نشان داده‌اند، تو معمولاً با آن‌ها مخالفت کرده‌ای. چرا؟

- رابطه‌ی میان فلاسفه و عشق به یقین بسیار پیچیده است. کتاب فلاسفه و عشق از سقراط تا سیمون دوبوار اثر اد لانسلین^۱ و مری لمینه^۲ این موضوع را به روشنی نشان می‌دهد. این کتاب این جذابیت را نیز دارد که شرح اندیشه‌ی فلاسفه و زندگی آن‌ها را به شکلی ساده و جذاب و بدون ذکر جزئیات، درهم می‌آمیزد. از این منظر، این کتاب تقریباً بی‌نظیر است. این کتاب نشان می‌دهد که فلسفه چگونه زمانی که به عشق می‌رسد، بین دو متناهی درجه‌ی یک طیف در نوسان است. اگرچه دیدگاه‌های حد وسط نیز وجود دارند. از یک سو، فلسفه‌ای «ضد

^۱ A. Lancelin

^۲ M. Lemonnier

عشق وجود دارد که آرتور شوپنهاور^۱ برجسته‌ترین نماینده‌ی آن است. او برای نوشتن این که هرگز زنان را برای تجربه‌ی کششی پرشور نسبت به عشق، و بنابراین ممکن ساختن جاودانگی نوع بشر که در واقع بی‌ارزش است! نمی‌بخشد، مشهور است. شوپنهاور یکی از دو منتها درجه‌ی طیف فلاسفه است. در سوی دیگر این طیف، فیلسوفانی را می‌بینید که عشق را به یکی از والاترین سطوح تجربه‌ی ذهنی تبدیل می‌کنند. برای مثال، سورن کی‌یرکگور^۲ یکی از این فلاسفه بود. به باور کی‌یرکگور وجود سه سطح دارد. در سطح زیبایی‌شناختی، تجربه‌ی عشق اغواکننده و تکراری عبث است. خودخواهی لذت و دقیقاً همین خودخواهی آن خودخواهی است که افراد را به پافشاری بر هدفشان تشویق می‌کند. نمونه‌ی اعلای این سطح دن ژوان^۳ در اپرای موتسارت^۴ است. در سطح اخلاق، عشق حقیقی است و جدیت خود را به نمایش می‌گذارد. این عشق تعهدی ابدی است که چشم به امر مطلق دارد، همانچه که خود کی‌یرکگور در معاشقه‌ی طولانی‌اش با رچین جوان تجربه کرده بود. اگر ارزش مطلق این تعهد با ازدواج تأیید و امضا شود، سطح اخلاق می‌تواند مسیر را به سمت والاترین سطح، یعنی سطح مذهبی، هدایت کند. بنابراین ازدواج نه یک میثاق اجتماعی استحکام‌بخش در برابر مخاطرات عشق سرکش، بلکه نهادی برای هدایت عشق راستین به سوی مقصد بنیادینش قلمداد می‌شود. تغییر شکل نهایی عشق زمانی ممکن می‌شود که «خود»^۵ به واسطه‌ی

^۱ A. Schopenhauer

^۲ S. Kierkegaard

^۳ Don Juan

شخصیتی افسانه‌ای که بی‌بند و بار و اغواگر زنان است (م)

^۴ Mozart

^۵ Ego

شفافیت خویش، برای ملاقات با قدرتی که او را خلق کرده است، تقلیل یابد: یعنی زمانی که به سبب تجربه‌ی عشق، خود خویش را در سرچشمه‌ی الهی‌اش جستجو می‌کند. آن‌گاه عشق از اغوا فراتر می‌رود و با وساطت جدی ازدواج، به راهی برای نائل شدن به جایگاه ابرانسان تبدیل می‌شود.

همانطور که می‌توانید مشاهده کنید، فلسفه با تنشی سترگ مبارزه می‌کند. از یک سو، عشق زیاده‌خواهی طبیعی رابطه‌ی جنسی که نوعی بدگمانی عقلانی را برمی‌انگیزد، قلمداد می‌شود. برعکس، از سوی دیگر، نمونه‌ی بسیار بدی از عشق را می‌بینیم که بسیار شبیه تجلی مذهبی است. مسیحیت اگرچه مذهب عشق است اما در پس‌زمینه با بیقراری منتظر است. و این تنش تقریباً تحمل‌ناپذیر است. بنابراین، زمانی که کی‌یرکگور در نهایت نتوانست اندیشه‌ی ازدواج با رجین را بپذیرد، به رابطه‌اش با او پایان داد. در پایان، او نماد اغواگر شیفته‌ی زیبایی سطح نخست شد، در وعده‌ی اخلاقی سطح دوم غرق و در گذار به سطح سوم، به واسطه‌ی جدیت ازدواج در زندگی واقعی، شکست خورد. با این وجود، او کلیت گسترده‌ی قالب‌های انعکاس فلسفی را در عشق ملاقات کرد.

- آیا علاقه‌ی تو به این مسئله به اقدام اولیه‌ی افلاطون که عشق را به یکی از راه‌های نزدیک شدن به اندیشه تبدیل کرد، برمی‌گردد؟

- افلاطون با کلامی بسیار دقیق درباره‌ی عشق سخن می‌گوید: در میل وحشی به عشق بذر فراگیری نهفته است. تجربه‌ی عشق میلی وحشی به آنچه که او آن را اندیشه می‌نامد، است. بنابراین، حتی زمانی که من تنها بدنی زیبا را تحسین می‌کنم، خواه دوستش داشته باشم یا نه، در

حال حرکت به سوی اندیشه‌ی زیبایی هستم. من نیز درست مانند افلاطون - البته به‌طور طبیعی با واژه‌هایی کاملاً متفاوت - فکر می‌کنم که عشق شامل تجربه‌ی گذار ممکن از تصادفی بودن مطلق اتفاق به موقعیتی که ارزشی فراگیر دارد، است. زمانی که با آنچه تنها رویارویی و اتفاقی بی‌اهمیت است آغاز می‌کنید، می‌آموزید که می‌توانید جهان را بر اساس تفاوت و نه تنها در چارچوب عینیت، تجربه کنید. و حتی ممکن است در این فرایند محک زده شده، متحمل رنج شوید. در جهان امروز، عموماً تصور می‌شود که افراد تنها منافع شخصی خودشان را دنبال می‌کنند. عشق تسکین این تفکر است. تنها اگر عشق را تبادل لطف‌های متقابل ندانیم، یا پیشاپیش به آن به عنوان یک سرمایه‌گذاری سودآور نگاه نکنیم، عشق به‌راستی اعتماد منحصر به فردی است که در اتفاق جای گرفته است. عشق تجربه کردن تفاوت است و اساساً شما را به جانب این اندیشه که می‌توانید جهان را از چشم‌انداز تفاوت تجربه کنید، سوق می‌دهد. از این منظر، عشق دلالت‌هایی فراگیر دارد: عشق تجربه‌ی فردی فراگیر بودن بالقوه و بنابراین موضوعی اساسی در فلسفه است. افلاطون نخستین فیلسوفی بود که این موضوع را دریافت.

- ژاک لاکان^۱ که به باور تو یکی از نظریه‌پردازان برجسته‌ی عشق است، نیز در گفت‌وگو با افلاطون شرکت داشته و نتیجه‌گیری کرده است که «رابطه‌ای به عنوان رابطه‌ی جنسی وجود ندارد». منظور او چیست؟

¹ J. Lacan